

ذیل بر مقاله راجع به منظومه موش و سربه

پس از آنکه طبع مقاله بنده درباره موش و گربه عبید زاکانی بانجام رسیده بود (مجله یغما شماره نهم از سال دهم ص ۴۰۱ و ما بعد) از منظومه دیگری حاوی این داستان اطلاع یافتیم و از باب تکمیل اطلاعاتی که در سابق بعرض خوانندگان مجله یغما رسانیده بودم این ذیل را برای درج در آن مجله شریفه فرستادم.

نسخه منظومه‌ای که ذکر شد در نزد جناب آقای جلیل وافی وزیر مختار دولت شاهنشاهی در ترکیه است و آن را بمشین تحریر کتابت کرده‌اند. آقای وافی میگویند اصل نسخه که این تحریر ماشینی از روی آن نقل شده است متعلق بمرحوم شمس - العلمای گرکانی متخلص بدر بانی بوده، و مقدمه‌ای که بر آن نوشته شده است بانشای آن مرحوم است. این مقدمه حاوی چند نکته است از این قرار:

۱- مثنوی موسوم به گلشن هوش در اخلاق که در طی افسانه گربه و موش بنظم آوزده و ظاهر عبید زاکانی نظر باین کتاب داشته زیرا که اصل افسانه همانست که در این مثنوی است...

۲- گمان می‌رود که ناظم این کتاب معاصر با عبید بوده و برای اینکه اعتبار این نسخه کاسته شود استاد زاکانی آن حکایت را نظم کرده و مقصود وی حاصل شد...

۳- این مثنوی تقریباً در ۸۰ سال قبل (۱) در تبریز بطبع رسیده با آنکه خط و تصویرش نیز نسبت بآن زمان که صنعت طبع تازه بایران آمده بود نفیس است و کاغذ آن مرغوب هر چه بود در دست اطفال مکاتب هبا و هدر شد...

۴- متجاوز از پنجاه سال در طهران و خراسان و عراق عجم و عربستان و هندوستان و آذربایجان تجسس نمود، اثری از آن ظاهر نگشت تا در هذمه السنه ۱۳۴۲ يك نسخه بدست آمد...

۵- در صفحه آخر می‌گوید:

(۱) سال تحریر این مقدمه ۱۲۴۲ قمری بوده پس مراد او حدود سنه ۱۲۶۲ بوده است.

این گلستان که همچو گنج آمد کلك کیوانش نکته سنج آمد
 علاوه بر پایه شاعری معلوم میشود که در طب و نجوم هم کیوان را مایه کجالی
 بوده. شرح حال کیوان و تولد و وفات و معاصرین آن استاد حکیم اگر بدست آمد
 در آخر کتاب نگاشته خواهد شد (۱) ...

۶- عدد ابیات در نسخه چاپی ۹۴۱ و سطور عنوان ۴۱ و صفحات تصویر ۲۴ ...
 دو نکته نخستین درست نیست، و بسیار مایه شگفتی است که از مرحوم شمس-
 العلمای گرکانی با آن مایه فضل و علم که از مؤلفات او آثار آن لایح است چنین لغزشی
 سرزده باشد. عبید زاکانی نظری باین مثنوی نداشته است، بلکه بعکس، صاحب
 این مثنوی نظر بمنظومه عبید زاکانی داشته است؛ استاد زاکانی نخواسته است اعتبار
 این مثنوی را گم کند، بلکه بعکس، صاحب این مثنوی میخواسته است نور آن
 منظومه را خاموش گرداند و از عهده بر نیامده است.

چند سطری به نثر در ابتدای این مثنوی آمده است که ظاهراً از ناظم است:
 این کتاب مسمی بگلشن هوش است و بیانش در جدال گربه و موش، و در این کتاب عقل
 را بموش تعبیر و گربه را بجهل تفسیر نموده ... اگر ذوق سلیم بمطالعه آن شایق خانمه
 کتاب بیان ناطق است (۲). *ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

مثنوی چنین شروع میشود: *جامع علوم انسانی*

ای سپهر و زمینت از هستی یافته این بلندی آن پستی (کذا)

گسردد از تو بگرد مرکز خاک روز و شب این دو ایر افلاک

و پس از حمد خدا و نعت نبی و منقبت ولی و یازده امام شیعیان گوید:

زان سپس قصه‌ای ز گربه و موش گویم از عاقلی ز من کن گوش

گر چه این داستان بسی خام است سست آغاز و پست انجام است

طبع دانا سخن چو آغازد به که گفتار نغز پردازد ...

کی سزد داستان گربه و موش گفتن آن را که عقل باشد و هوش

طوق زر گر نهی بگردن خر به که زین سان شوی سخن گستر

(۱) معلوم میشود که بدست نیامده است، چون نگاشته نشده است.

این ابیات اعتراضی است بر گوینده سابق داستان، و چون خود او میخواست
است همان قصه را بسراید بایست برای خود عذری بتراشد و تهمت عملی کردن بر خلاف
قول خویش را از خود دفع کند، پس گفته است:

لیک آن را که طبع موزون است هم چه از قصه چه و چون است (۲)
سخن نغز و دلربا گوید گه ره مدح و گه هجا پوید (۱)
خاصه آن دم که طبع شعبده باز خواهد افسانه ای کند آغاز
گربه و موش را بهانه کند پس شروع اندر آن فسانه کند ...
گر تو دانشوری ز من مینوش (۲) نکتهها در لباس گربه و موش

خلاصه اینکه آن گوینده سابق کاری پوچ و بی معنی کرده است اما من این
قصه بی قدر را بهانه برای سرودن معانی عالی کرده‌ام! و معنی عالی او اسم نو گذاشتن
بر اشخاص داستان و تعبیر کردن اعمال آنانست از این قبیل که: آغاز داستان مستی موش
که کنایه از غرور عقلست و کمین نشستن گربه موش را که عبارت از طلوع جهلست ...

در صفاهان که به ز عالم بود کشوری کان سواد اعظم بود
قریه ای هست نام آن جلفا اهل آن قریه جلگی ترسا
سر خوش از خوردن شراب همه در قدح باده های ناب همه ...
روزی از روزها بخاطر شاد موشکی پا برون ز خانه نهاد
تا کند رزق خویش آماده یا که گردد خراب از باده
تا فتادش گذر به میخانه ناله ای بر کشید مستانه
از شعف سر نهاد بر خم می خورد چندان که شد خراب ازوی
چونکه شد مست در خروش آمد

جناب آقای کیوان خواسته است دلیلی برای شرابخواری موش بتراشد، و
اقرار باینکه در بلاد اسلام شراب و سردابه شرابخانه هست جایز نیست، محلی در بلاد
اسلام باید یافت که آنجا میخانه آشکارا موجود باشد، جلفای اصفهان را انتخاب کرده
و باین طریق نشانه‌ای از زمان خود داده است. انشای این مثنوی بعد از آن بوده است
(۱) اصل، گوید. (۲) در اصل چنین است؛ شاید، بنوش.

که جلفای اصفهان بنا شده بوده و سالها از تأسیس آن گذشته بوده، و بنا برین گویندهٔ مثنوی لا اقل سیصد سالی پس از عهد عبیدزاکانی میزیسته است. بعضی از کلمات و تعبیرات او حتی از اوایل قرن دوازدهم هجری هم تازه تر است :

پرسدا و تهی چو نقاره . . . زهر بود آن گهی که نوشیدی . . .

لایق ریش و در خور دهن . . . دوبیت تر کی هم دارد :

باده ایچشیدن ایلمیشوق یخ (؟) یخ بین سن نه یخ یی رسن چنچ

جانین ایچون بوگون جانین چنچرم کپک اقلی بوگون باشین کسرم

نمیخواهم زیاد در بارهٔ این مثنوی تفصیل دهم. فراموش گشتن آن و حتی بار دوم چاپ نشدن آن نشان خوبیست از ذوق عاقلهٔ فارسی زبانان. بسیاری از ابیات منظومهٔ عبیدزاکانی در زبان فارسی مثل شده است :

موش گفتا که من غلام توّم . . . مست بودم اگر گهی خوردم که فراوان خوردند مستانا ..

موشکی بود در پس منبر . . . مژد گانی که کر به عابد شد عابدو زاهدو مسلمانا . . .

هر که کار خدا کند بیقین میشود روزیش فراوانا . . . پنچ موش گزیده را بگرفت

هر یکی کدخدا و دهقانا در بدین چنگک و دو بدان چنگال یک بدنان چو شیر

غراانا الخ . برای مقایسه با منظومهٔ عبید چند بیت از مثنوی نقل و بدان اکتفا

می کنم. خوانندهٔ با ذوق و هنر شناس خود می فهمد که این ابیات چه اندازه بی جان

و بی جدائیّت است :

ناگهان آن سراب آتش تاب وان کهن دزد مسجد و محراب

چشم از آن نعمت فزون پوشید جرعهٔ بی مروّتی نوشید

همچو دزدان ز جای خود برجست لب و دندان بیکدگر پیوست

خود بموشان زد آن کهن بی دین همچو گرگان بیرگان ز کمین

پنچ تن موش بی نظیر گرفت بود کر به ولی چو شیر گرفت . . .

اما بقول آقای وافی از زحمتی که مرحوم شمس العلماء مدّتی مدید در راه پیدا

کردن قصّهٔ واستنساخ و تکثیر نسخ آن تحمل کرده است حقّ اینست که قدردانی شود.

انقره - مجتبی مینوی